

تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، یک باب از کتاب الحجّة

ترجمه: مینا اسکویی*

چکیده: آیت‌الله شیخ محمدرضا جعفری بر ترجمه انگلیسی کتاب اصول کافی، تعلیقاتی نگاشته‌اند که ترجمه فارسی بخش‌هایی از آن در شماره‌های پیش سفینه منتشر شد.

در این گفتار، ترجمه تعلیقات ایشان بر یک باب از کتاب اصول کافی را می‌خوانیم. در این تعلیقات، درباره جنگ جمل و معرکه گردانان آن (طلحه و زبیر)، محمدبن حنفیه، آزمون‌هایی برای شناخت امامان بحق از مدعیان، نکاتی آمده است.

کلید واژه: اصول کافی - تعلیقات / اصول کافی - ترجمه انگلیسی / جنگ جمل / طلحه / زبیر / محمدبن حنفیه / امامت - آزمونها / جعفری - محمدرضا.

اشاره

درباره ترجمه انگلیسی اصول کافی که به قلم عالمانه حضرت آیت‌الله شیخ

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات انگلیسی.

محمدرضا جعفری نجفی انجام شده، توضیحاتی ارائه شد (سفینه، شماره ۱۹). گفتیم که معظمّله بر این ترجمه، تعلیقاتی زده‌اند که مورد توجّه اندیشوران و دانشمندان قرار گرفته است. بخش‌هایی از این تعلیقات در شماره‌های ۱۹، ۲۰، ۲۲ و ۲۳ سفینه انتشار یافت. در این گفتار، تعلیقات ایشان بر باب «مایفصل به بین الحق و الباطل» عرضه می‌شود. (مجله سفینه)

* ص ۵۳۴- باب ما یفصل به بین دعوی المحقّ والمبطل فی أمر الإمامة، ح ۱، ذیل «و کتما شهادتہما»

زبیر ابن عوام ابن خُوَیَلد اسدی (۳۶/۶۵۶ - ۲۸/۵۹۴ قبل از هجرت) که عمّه‌اش امّ المؤمنین، خدیجه رضی الله عنها و مادرش، صفیه بنت عبدالمطلب (عمه اُطالہ پدری رسول خدا و امیرالمؤمنین) بود. به دلیل این نسب، او خود را یکی از افراد قوم بنی‌هاشم می‌دانست. در روز سقیفه، عمر بن الخطاب موقعیت او را اینگونه توصیف کرد: «علی بن ابیطالب، زبیر بن عوام و آنان که با آنها بودند، از ما جدا شدند و در خانه فاطمه گرد هم آمدند.» (بخاری، جلد ۸، صفحه ۲۱۰؛ ابن حنبل، جلد ۱، ص ۵۵؛ ابن هشام، جلد ۴، ص ۳۰۹؛ طبری، جلد ۱، ص ۱۸۲۲؛ و غیره). هنگامی که عمر وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، طلحه و زبیر نیز در میان افراد حاضر در آنجا بودند. عمر گفت: «قسم به خدا، خانه را به آتش خواهم کشید مگر اینکه شما نیز برای بیعت (با ابوبکر) بیایید.» زبیر با شمشیرش در دست هجوم آورد، اما پایش به مانعی گیر کرد و شمشیر از دستش افتاد، و اینگونه او را دستگیر کردند. (طبری، جلد ۱، صص ۱۱۱۸، ۱۱۱۹-۱۱۲۰؛ ابن الاثیر، جلد ۲، ص ۳۲۵؛ استیعاب، جلد ۳، ص ۹۷۵؛ و غیره).

در زمان خلافت عمر، زبیر گفت که اگر عمر بمیرد، او با علی علیه السلام بیعت خواهد کرد. (انساب الاشراف، جلد ۱، ص ۵۸۱).

در روز شورا، بعد از مرگ عمر، زبیر به علی علیه السلام رأی داد. (طبری، جلد ۱، ص ۲۷۸۴؛

ابن الاثیر، جلد ۴، ص ۶۹۰؛ و غیره). از آنجا که همسرش دختر ابوبکر بود، پسرانش به شاخه بنی تیم، یعنی قبیله مادرشان، کشیده شدند. علی علیه السلام فرمودند: «زیبر همواره با اهل بیت بود، تا آنگاه که پسرش، عبدالله، بزرگ شد.» (الاستیعاب، جلد ۳، ص ۹۰۶؛ اسد الغابة، جلد ۳، ص ۲۴۳؛ ابن ابی الحدید، جلد ۲، ص ۱۶۷، جلد ۶، ص ۱۱ و غیره).

در روز جنگ جمل، حضرت علی علیه السلام خطاب به او فرمود: «آیا به یاد داری زمانی را که همراه پیامبر خدا بودی و هنگامی را که من تو را ملاقات کردم، پیامبر خدا به من لبخند زدند و من نیز برایشان لبخند زدم و تو گفتی: «پسر ابوطالب نباید از اینکه مغرور باشد، اجتناب کند (باید مغرور شود)». پیامبر خدا به تو فرمود: «ساکت شو! این غرور نیست. تو با او خواهی جنگید و با او به عدالت رفتار نخواهی کرد.» سپس زیبر گفت: «به خدا قسم، چنین است، اگر (از قبل) می دانستم، (به خاطر داشتم) هرگز به اینجا نمی آمدم. قسم به خدا، من هرگز با تو مجدداً به جنگ برنخواهم خاست.» (الطبری، جلد ۱، صص ۳۱۷۶، ۳۱۸۵؛ ابن الاثیر، جلد ۳، ص ۲۴۹؛ الاستیعاب، جلد ۲، ص ۵۱۵؛ اسد الغابة، جلد ۲، ص ۲۵۲؛ الاصابة، جلد ۲، ص ۵۵۷).

طلحه ابن عبیدالله ابن عثمان تیمی (۳۶/۶۵۶ - ۲۸/۵۹۵ قبل از هجرت) از قبیله ابوبکر بود. و یکی از چهار همسرش، ام کلثوم، دختر ابوبکر بود. در روز سقیفه، او با زیبر و امیرالمؤمنین بود، اما بعدها از آنها جدا شد. در روز جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام او را نیز مخاطب قرار داده و گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم، آیا شنیدی که پیامبر خدا، فرمودند: «هر آنکه من سرور و مولای اویم، پس باید علی را نیز به عنوان مولای خویش برگزیند و دشمن کسانی باشد که با او به دشمنی برمی خیزند.» طلحه گفت: «بله، شاهد بوده ام.» سپس حضرت علی علیه السلام فرمودند: «پس چرا با من به جنگ برخاستی؟» او گفت: «فراموش کرده بودم.» (مستدرک حاکم، جلد ۳، ص ۳۷۱؛ المسعودی، جلد ۴، ص ۳۲۱؛ مجمع الزوائد، جلد ۹، ص ۱۰۷ و غیره).

مروان ابن حکم، که در ردیف طلحه بود، دید که طلحه صحنه جنگ را ترک

می‌کند. از آنجا که او و تمامی بنو امیه، طلحه و زبیر را قاتلان عثمان می‌دانستند، تیری به سمت طلحه پرتاب کرد و او را زخمی نمود. او به ابان، پسر عثمان، گفت: «من تو را از قاتلین پدرت جدا کردم».

طلحه به مخروبه‌ای در بصره برده شد و همانجا درگذشت. (ابن سعد، جلد ۳، بخش ۱، ص ۱۵۹؛ استیعاب، جلد ۲، ص ۷۶۶؛ اسد الغابه، جلد ۳، صص ۸۸۸-۸۸۶؛ الاصابه، جلد ۳، صص ۵۳۲-۵۳۳؛ ابن الاثیر، جلد ۳، ص ۲۴۴؛ ابن کثیر، جلد ۷، ص ۲۴۸).

* ص ۵۳۶ - همان باب، ح ۲، ذیل «مالک ثکلتک امّک»

این کلمه دشنام نیست، بلکه (کلمه و جمله) بیان احساس و برخورد خشن است.

* ص ۵۳۸ - همان باب، ح ۳، ذیل «شرطه الخمیس»:

گروهی از همراهان امیرالمؤمنین که هم قسم شده بودند تا با او تا سرحدّ مرگ بجنگند و تا آنگاه که پیروزی حاصل شود، دست از جنگ نکشند. این گروه که شامل ۵ یا ۶ هزار نفر می‌شد، بعد از جنگ نهروان شکل گرفت. یکی از فرماندهان آنان، قیس ابن سعد ابن عبادہ انصاری بود. آنها بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، و قرارداد متارکه جنگ توسط امام حسن علیه السلام - که درود بر او و پدرش باد - متفرّق شدند. (رجوع شود به: رجال کثی، صص ۵-۶، ۱۰۳، ۱۱۰؛ الاختصاص، ص ۲۰)

* ص ۵۳۹ - همان باب، ح ۳، ذیل «المارماهی و الزمار»:

رجوع شود به حدیث شماره ۹۲۴ (همین باب، حدیث ۶).

* ص ۵۳۹ - همان باب و حدیث، ذیل «حلقوا اللّحی و قتلوا الشوارب فمسخوا»:

رسم تراشیدن ریش و تاب دادن سبیل، متعلق به ایرانیان بوده است. شیوه

عرب‌ها کاملاً متضاد با این رسم بوده است که آنها ریش‌های بلند می‌داشتند و سیبیل خود را منظم و کوتاه می‌کردند. بعد از دوره امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان فرزندان مروان ابن حکم (۶۵/۶۸۵ - ۶۴/۶۸۴ حکمرانی - ۲/۶۲۳)، این شیوه ایرانی میان افراد ارتش و دربار، رسم شد. از آنجا که رسم میان اعراب توسط اسلام نیز توصیه شده، رسم ایرانیان نیز به عنوان نوعی آیین لامذهبی شناخته شد. بنابراین ماهیان با توجه به شکل و پیکره گول مانند (هیولا مانند) خود با هیولاها قیاس می‌شوند. (مُسوخ جمع مَمْسُوخ: تبدیل شده به هیولا) که ریش‌های خود را می‌تراشیدند. این حدیث، در واقع، به پیش‌بینی حضرت علی علیه السلام در مورد اینکه چنین شیوه‌ای (در آرایش صورت) متداول خواهد شد، اشاره دارد.

* ص ۵۴۱ - همان باب، ح ۳، ذیل «علی ما ذکر محمد بن هشام» (آخر حدیث): مشخص نشده که این محمد بن هشام، چه کسی بوده و نام او در زنجیره راویان این حدیث ذکر نشده است. شیخ صدوق، حدیث مشابهی را در کمال الدین، جلد ۲، ص ۵۳۷ نقل کرده است و نام عبدالله بن هشام را به عنوان راوی آورده است، همان کسی که در سند کلینی نیز آمده است. (بنگرید: مرآت العقول، جلد ۴، ص ۸۲)

* ص ۵۴۴ - همان باب، ح ۵، ذیل «ارسل محمد بن حنفیه الی علی بن الحسین علیه السلام»: محمد، فرزند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به ابن الحنفیه، نیز شناخته می‌شود، زیرا مادرش از بنی حنیف بود. او در سال ۱۵/۶۳۶ متولد شد و در سال ۸۱/۷۰۰ فوت کرد. او یکی از برترین نوادگان ابوطالب بود و به شجاعت، دانش و نجابت زبانزد بود. کیسانیه ادعای امامت او را بعد از امام حسن علیه السلام داشتند. بنی عباس نیز بر این عقیده بودند، زیرا آنها امامت را از نصب ابن الحنفیه از امیرالمؤمنین به پسرش، ابوهاشم (متوفی ۹۸/۷۱۷ یا ۹۹/۷۱۸) و سپس به محمد بن علی بن عبدالله بن

العباس (۱۲۵/۷۴۳ - ۶۲/۶۸۱)، پدر خلفای اول و دوم عباسی، سفّاح و منصور می‌رسید. علامه حلّی، دانشمند امامیه، درباره محمدبن الحنفیه می‌گوید: «محمدبن الحنفیه، عبدالله بن جعفر، و افرادی مانند آنها، بسیار برتر و صاحب جایگاه والاتری هستند از اینکه در چنین باور غیر حقیقی عقیده داشته باشند، یا اینکه آنها باید ترک این اعتقاد کرده باشند تا از این طریق بتوانند به پاداش جاودانه برسند و از مجازات همیشگی نجات یابند.» (المسائل المهتأیة، ص ۳۸؛ رجوع شود به مرآت العقول، جلد ۴، صص ۸۷-۸۶؛ معجم رجال الحدیث، جلد ۱۶، صص ۵۹-۵۷)

* ص ۵۴۷ - همان باب، ح ۶، ذیل «أخبرني الكلبي النسابة»:

محمدبن السائب، ابونضر الكلبي الكوفي (متوفی ۱۴۶/۶۷۳). او و پسرش، هشام بن محمد، ابو المُنذِر، ابن كلبي (متوفی ۲۰۴/۸۱۹) از انساب شناسان بنام و تاریخ نویسان مشهور بوده‌اند. (رجوع شود به الاعلام، جلد ۷، ص ۳۰ و جلد ۹، ص ۸۶؛ معجم المؤلفین، جلد ۱۰، ص ۱۵ و جلد ۱۳، صص ۱۴۹-۱۵۰؛ منابع دیگر در این دو منبع معرفی شده است) جهت ترجمه آلمانی و مطالعه کتاب «جَمَهْرَةُ النَّسَبِ» ابن كلبي، رجوع کنید به: G. Strenzik, W. Caskel; Gamharat an-Nasab destbn al-kalbi, Leiden N.A Farsi 1966; یک ترجمه انگلیسی از کتاب الاصنام نوشته همان نویسنده: W. Atallah چاپ پاریس، ۱۹۶۹.

* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «فقال: أمرت با بنی محمد»:

رجوع شود به حدیث ۹۳۵ و پاورقی هایش، بخش «عبدالله ابن الحسن و فرزندش محمد».



* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «تبیین برأس الجوزاء»:

رسول الجوزاء یا مقعه، نامی است که در ستاره‌شناسی عربی نهاده‌اند بر سه ستاره‌ای که شکل سه نقطه بالای حرف «ش» در صورت عریون می‌باشد. آنها پنجمین هیئت قمری را تشکیل می‌دهند.

* ص ۵۴۸ - همان حدیث، ذیل «و الباقی وزر و عقوبة»:

[در قرآن آمده است:] طلاق، دویار است... اگر شوهر، همسرش را نهایتاً طلاق دهد (یعنی برای بار سوم)، دیگر زن برای شوهر حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند. اگر شوهر، او را طلاق دهد، هیچ اشکالی در رجوع آنها نیست... (بقره (۲): ۲۲۹-۲۳۰)

معنای این آیه آشکار است. با این همه، از خلیفه دوم سؤال شد که آیا گفتن عبارت «من تو را سه بار طلاق دادم» کافی است و یا «باید به صورت سه عبارت جدا در موقعیت‌های جداگانه باشد» که او نظر اول را پذیرفت. البته این نظر مورد تأیید و قبول فقه امامیه نیست که براساس آن، عبارت طلاق باید در سه موقعیت مختلف بیان شود. عبدالله بن حسن قضاوتش را براساس فقه غیر امامیه در این حدیث آورده است.

* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «نحن اهل البيت لانمسح»:

نکته متفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیر امامیه، در باب مسح کفش‌ها بجای دو پا در وضو می‌باشد. فقه امامیه هرگز اجازه مسح کفش‌ها بجای پاها را نمی‌دهد، اما عبدالله بن حسن، با بیان اینکه گروه متقی این کار را انجام می‌دادند، بار دیگر پیرو فقه غیر امامیه در این مورد بوده است.

* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «ما تقول فی أكل الجری»:
به حدیث ۹۲۱ رجوع شود. (حدیث سوم از همین باب)



* ص ۵۴۹ - همان حدیث، ذیل «شرب النبیذ»:

یک نوشیدنی تخمیری که از میوه گرفته شده باشد (به پایان این حدیث بنگرید).
این هم یک تفاوت دیگر میان فقه امامیه و غیر آن (مانند فقه حنفیه) است.

* ص ۵۵۰ - همان حدیث، ذیل «فضر بیده علی جبهته...»:

این مرد، مدعی برخورداری از دانش شناختن همه اقوام عرب و شاخه‌های
منتخب از آن است و خود را با لقب «نسابة بزرگ» ملقب کرده است. امام از او راجع
به اسمش پرسیدند تا او بتواند ادعای مبالغه‌آمیز خود را در مورد دانش خود نشان
دهد. این دانش در آن روزگار، نه تنها به میزان بسیار زیادی براساس فرهنگ روایی -
زبانی و افسانه‌ها استوار بود تا براساس اطلاعات درست و موثق، بلکه بر مبنای
هدفی که سخن برایش گفته شده، قابل نقد می‌باشد. زیرا این علم یک جزء کلیدی و
مهم در تضادهای (برخوردهای) بی‌شماری است که با بحث اجراء و اصل و نسب
سر و کار دارد که شاخصه جامعه عرب بود. بنابراین، هدف از چنین انتقادهایی
کاربرد آنها با نسب‌شناسی بطور کل نیست، زیرا این علم کاربردهای بسیاری دارد که
نیازهای اجتماعی بسیاری را می‌تواند پاسخگو باشد. بنابراین، تفاوت بسیاری
وجود دارد بین چنین دانش نسب‌شناسی که امام آن را نقد کرده و آن نسب‌شناسی
که متخصص نسب‌شناسی در اسلام باشد، و به نسب‌شناسی اصل و نسب پیامبر و
فرزندان پیامبر پردازد، که درود خدا بر او و خاندانش باد. برای مثال، به منظور
تعیین اینکه کدام شخص حق و وظیفه مرتبط با این خاندان گرامی را دارد.

* ص ۵۵۱- همان حدیث، ذیل «و عادا و ثمود و اصحاب الرس»:

این سه گروه، یا قبیله، از پیامبرانی برخوردار بودند که برایشان فرستاده شده بود، براساس قرآن (سوره فرقان، آیه ۳۸). با این همه، وجه تمایز آنها آنجاست که آنها صرفاً و فقط و فقط اقوام عربی بوده‌اند و نه در ترکیب با بنی اسرائیل یا دیگر گروه‌های مذهبی. امام به آزمودن علم کلبی در مورد نسب‌شناسی عرب می‌پردازد، (همانگونه که در این آیه او اعلام کرده است) و کلبی به دلیل ندانستن نسب این قوام، ناتوان از پاسخگویی بود. به علاوه او یک شخص خاص را نمی‌شناخت که در حقیقت از اعراب نبود، بلکه در یک قوم کودی ریشه داشت. (برای عاد و ثمود و اصحاب الرس رجوع شود به ترتیب به: EI۲، ج ۱، ص ۱۶۱؛ EI۱، ج ۴، ص ۷۳۶؛ EI۲، ج ۱، ص ۶۹۲. در مورد آیات قرآن به ترتیب بنگرید: سوره فرقان، آیات ۳۸ - ۳۹؛ سوره ق، آیات ۱۲ تا ۱۴)

* ص ۵۵۲- همان حدیث، ذیل «أترى هاهنا نجوم السماء»:

شرایطی که در این آیه برای طلاق بیان شده، این است که شوهر فقط هنگامی می‌تواند همسرش را طلاق دهد که در فاصله بین دو عادت ماهیانه، با همسرش همبستر نشده باشد. در اینجا، منبعی برای بیان تعداد دفعاتی که باید عبارت طلاق را بگوید، نیامده است، چه برسد به ستارگان.

* ص ۵۵۳- همان حدیث، ذیل «تردّ الی کتاب الله و سنّة نبیّه»:

براساس قرآن، همانطور که در چهارمین پاورقی این حدیث گفتیم [ص ۵۴۸، ذیل عبارت «و الباقی وزر علیه و عقوبه»] عبارت طلاق باید سه بار گفته شود. سنت پیامبر نیز همین گونه بوده است. بنابراین، در هیچ یک از این تعبیرها، عبارت سه بار نیامده است. باید توجه داشت که جوهر و جان این عبارت طلاق، آن است که سه طلاق باید به صورت صحیح بیان شود، به شیوه امام - که درود خدا بر او باد - و

بطور متوالی. بعد از بار اول، زن می‌تواند همسرش را ترک کند، اما باید تا قبل از اینکه همسرش برای بار دوم عبارت طلاق را بگوید، بازگردد و همینطور برای بار سوم.

* ص ۵۵۳ - همان حدیث، ذیل «این یدهب وضوؤهم»:

[در قرآن می‌فرماید:] ای مؤمنین (ایمان آورندگان)، وقتی برای نماز می‌ایستید، صورت خود و دستانتان را تا بازو بشوید و سر خود را و پاهای خود را تا برآمدگی آنها مسح کنید. (مائده، آیه ۶) مکان‌های شستشو و مسح در این آیه، تماماً، اعضای بدن هستند. شستن صورت یعنی شستن پوست صورت، و به طور آشکارا بر چیزی که بر روی صورت قرار گرفته باشد، اطلاق نمی‌شود. همینطور، مسح سر و پا. امام - که درود خدا بر او باد - با مثالی از روز معاد، آن را توضیح می‌دهد که نشان می‌دهد که آنها که کفش‌های خود را مسح می‌کردند، بدن خود را مسح نکرده‌اند، بلکه بخشی از پوست موجود دیگری را مسح کرده‌اند.

* ص ۵۵۴ - همان حدیث، ذیل «فالقردة و الخنازیر و الوبس و الورك و ماسوی ذلك»:

[در قرآن می‌فرماید:] به تحقیق شناخته‌اید کسانی از خود را که حرمت «سبت» نگاه نداشتند، پس به آنها گفتیم که بوزینه شوید. این عقوبت مسخ را کیفر قرار دادیم برای کسانی که پیش و پس از آنها می‌آیند (که عبرت گیرند) و (تا) اندرزی برای اهل تقوا (باشد). (بقره، آیه ۶۵-۶۶). [نیز می‌فرماید:] ... و از میان آنان کسانی را بوزینه و خوک گردانید... (مائده، آیه ۶۰). [نیز می‌فرماید:] آنگاه که در برابر آنچه از آن نهی شدند، سرکشی کردند، به آنها گفتیم بوزینه شوید (اعراف، آیه ۱۶۶).

چنین تغییر شکل‌هایی از افراد قوم بنی اسرائیل، به عنوان مجازات آنها بوده

است. براساس این آیات و احادیث، آشکار است که چنین حیواناتی تقریباً وجود داشته‌اند. بنابراین حدیث به این معنا نیست که این تغییر شکل یافته‌های بنی اسرائیل، اجداد گوریل‌ها و میمونهای امروزی می‌باشند. بنابراین، با خوردن آنها، کسی انسان‌های تغییر شکل یافته را نمی‌خورد. شاید منظور امام از آنچه در این حدیث گفته‌اند، این حقیقت باشد که انسانها به عنوان تنبیه و مجازات به این حیوانات خاص تبدیل شده‌اند تا اینکه تبدیل به گوسفند و یا حیوانات و موجودات دیگری شوند، که نشان می‌دهد آنها از ذات و طبیعت نامطلوب و نفرت‌انگیزی برخوردارند که برای مصرف و خوراک، خوشایند و مناسب نیست.

* ص ۵۵۵ - همان حدیث، ذیل «ارطال بمکیال العراق»:

رُطَلِ عِرَاقِی مَعَادِل ۳۵۰ گَرَمِ اسْت. رُطَلِ مَدِیْنَه حُدُودِ سَه بَرَابِرِ رُطَلِ عِرَاقِ اسْت. کَلْبِی اَز کُوفَه بُوْدَه اسْت.

* ص ۵۵۶ - همان باب، ح ۷، ذیل: «و الناس مجتمعون علی عبدالله بن جعفر»:

وی، فرزند امام صادق بود - درود خدا بر او باد - که به نام الافطح (۱۴۹/۷۶۶ - ۱۱۴/۷۳۲) شناخته می‌شد. مادر او و مادر اسماعیل یکی بودند و از امام کاظم علیه السلام بزرگ‌تر بوده است. او تنها هفتاد روز بعد از شهادت پدر زیست. او ادعای امامت داشت، ادعایی که خلیفه عباسی نیز حامی آن بود. آنها که معتقد به امامت او شدند، به عنوان فطحیه شناخته می‌شدند. برای جزئیات بیشتر درباره امامت در این دوره، رجوع شود به احادیث ۸۱۰ و ۸۱۱ و پانوشت آنها.

* ص ۵۵۷ - همان حدیث، ذیل «فقلنا: و الله ما تقول المرجئة هذا»:

سؤال اصلی مبهم بود. و اگر عبدالله الافطح عالم می‌بود، ابتدائاً در این مورد

می‌پرسید که بر چه مواردی زکات تعلق می‌گیرد. پاسخ او در مورد زکات بر سکه نقره (دینار) بود. اما حدّ کمتر که زکات بر آن تعلق نمی‌گیرد، دویست درهم است. بنابراین او بار دیگر بر جهل خود صحّه می‌نهد، آنجا که می‌گوید بر صد درهم نیز دو و نیم درهم زکات باید پرداخت کرد. ثانیاً، عبدالله به سرسپردگی به مُرجئه شناخته شده است که امامت را، آنگونه که شیعه به آن عقیده دارد، انکار می‌کنند.

* ص ۵۵۸ - همان حدیث، ذیل «قلت: مزی موتا؟ قال: نعم»:

او می‌خواست بداند آیا پدرش، امام صادق علیه السلام حقیقتاً درگذشته یا به غیبت رفته است. عقیده دوم، باور فرقه ناوسیه است.

* ص ۵۶۳ - همان باب، ح ۹، ذیل «یحیی بن اکثم قاضی سامراء»:

یحیی بن اکثم التمیمی المروزی (۲۴۲/۸۵۷ - ۱۵۹/۷۷۵)، متکلم مشهور مکتب معتزله و فقیه معروف. مأمون او را به عنوان قاضی القضاة برگزید، سپس معتصم او را عزل کرد و دوباره متوکل او را منصوب کرد و او در این مقام درگذشت. (الاعلام، جلد ۹، ص ۱۶۷؛ معجم المؤلفین، جلد ۱۳، صص ۱۸۶-۱۸۷)

* ص ۵۶۶ - همان باب، ذیل حدیث ۱۱، آخر حدیث:

بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۷۹۶.

* ص ۵۶۶ - همان باب، ح ۱۲، ذیل «فلما قدّمت مرو»:

بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۵۲۳.

* ص ۵۶۷ - همان باب، ح ۱۳، ذیل «ابن فضال» (در سند حدیث):

کلینی بطور مستقیم از ابن فضال، ابومحمد الحسن بن علی بن فضال کوفی (متوفی ۲۲۴/۸۳۹) نقل کرده است. شیخ صدوق همین حدیث را نقل کرده و گفته است: «علی بن حسین بن شاذویه المؤدّب - که خدا او را بیامرزد - نقل می‌کند: «محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، از پدرش، از محمد بن عیسی (ابن عبید)، از حسن بن علی بن فضال...» (عیون اخبار الرضا، جلد ۲، ص ۲۱۹). شیخ مفید نیز آن را نقل کرده و می‌گوید: «محمد بن الحسن (ابن ولید) برای من نقل کرد از محمد بن الحسن صفار، از احمد بن محمد از حسن بن علی بن فضال...» (الاختصاص، صص ۸۵-۸۴). عبدالله بن جعفر الحمیری در سلسله سند شیخ صدوق و محمد بن حسن صفار در سلسله سند مفید، هر دو از مشایخ کلینی بوده‌اند. بنابراین بسیار محتمل است که او این حدیث را از ابن فضال، از طریق آن دو شنیده باشد.

* ص ۵۶۷ - همان حدیث، ذیل «فتلعت بالملتزم» ح ۱۳:

این بخش از کعبه، بین حجر الاسود و در خانه کعبه واقع شده، جایی که زائران خود را بر دیوار فشار می‌دهند و تضرع می‌کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی